



# زیارت به مثابه سفر روحانی در اندیشه فارابی

---

ریحانه داودی کهکی

(دکترای فلسفه و کلام اسلامی- پژوهشگر دانشگاه ادیان و مذاهب)

پاییز ۱۴۰۲

# سوال اصلی: رابطه زیارت با کمال در اندیشه فارابی چگونه تبیین می‌شود؟

در اندیشه فارابی انسان در سفر پر فراز و نشیب  
زندگی خویش با ظلمات و روشنایی‌ها، سراب‌ها و  
دام‌هایی مواجه می‌شود که گاه انسان را خسته و  
ناامید می‌کند و در این بین زیارت موجب امیدآفرینی  
به تحقق امریست که دور از دسترس و محال  
می‌نماید و در نهایت موجب آرامش، درمان و تعالی  
است.





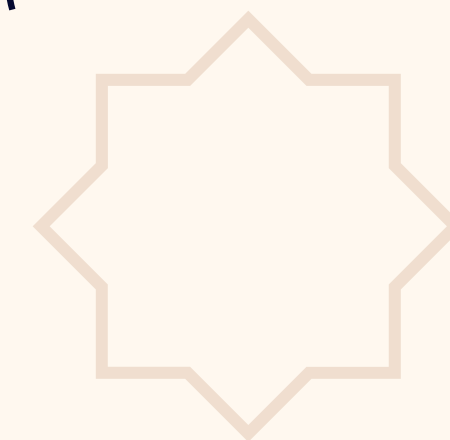
فارابی انسان در این هستی را با ملزم ها و نسبت هایی همراه می بیند و با نگاهی واقع بینانه انسان انضمامی را مورد مطالعه قرار می دهد از این جهت با نگاه انتزاعی افلاطون و همچنین اندیشه ارسطو در باب نفس انسان فاصله می گیرد.

---

- هر انسانی در اندیشه فارابی زائر است.
- اما مزور انسانها یکسان نیستند.
- هر کس بر اساس نسبت و ارتباطی که با عقل فعال دارد مزوری برمیگزیند.



- هر انسانی در نهان وجود خویش مجذوب امریست و شوق وافر به ارتباط و اتصال به معشوق خویش دارد.
- طلب به امر مجهول مطلق تعلق نمی‌گیرد.
- باید مناسبت و شباهتی بین طالب و مطلوب باشد.
- عزیمت اول برای انسان تشبه به محبوب و مطلوب خویش است.
- تشبه مستلزم ادراک و احاطه علمی به مطلوب است.



برای هر قوه مدرکه کمالی است که لذتش در درک آن  
کمال است.

لذت قوه عاقله نیز ادراک حق خصوصا حق بالذات  
است.

اما قوه عاقله راهی به شناخت حق بالذات ندارد.

---

کمال عقل به ادراک عجز از شناخت حق بالذات است در  
عین آنکه قابلیت ادراکی ماسوای او را دارد.



این طلب و شوق در وجود آدمی از کجا نشأت می‌گیرد؟  
کدام قوه دراکه آن را ادراک کرده است؟



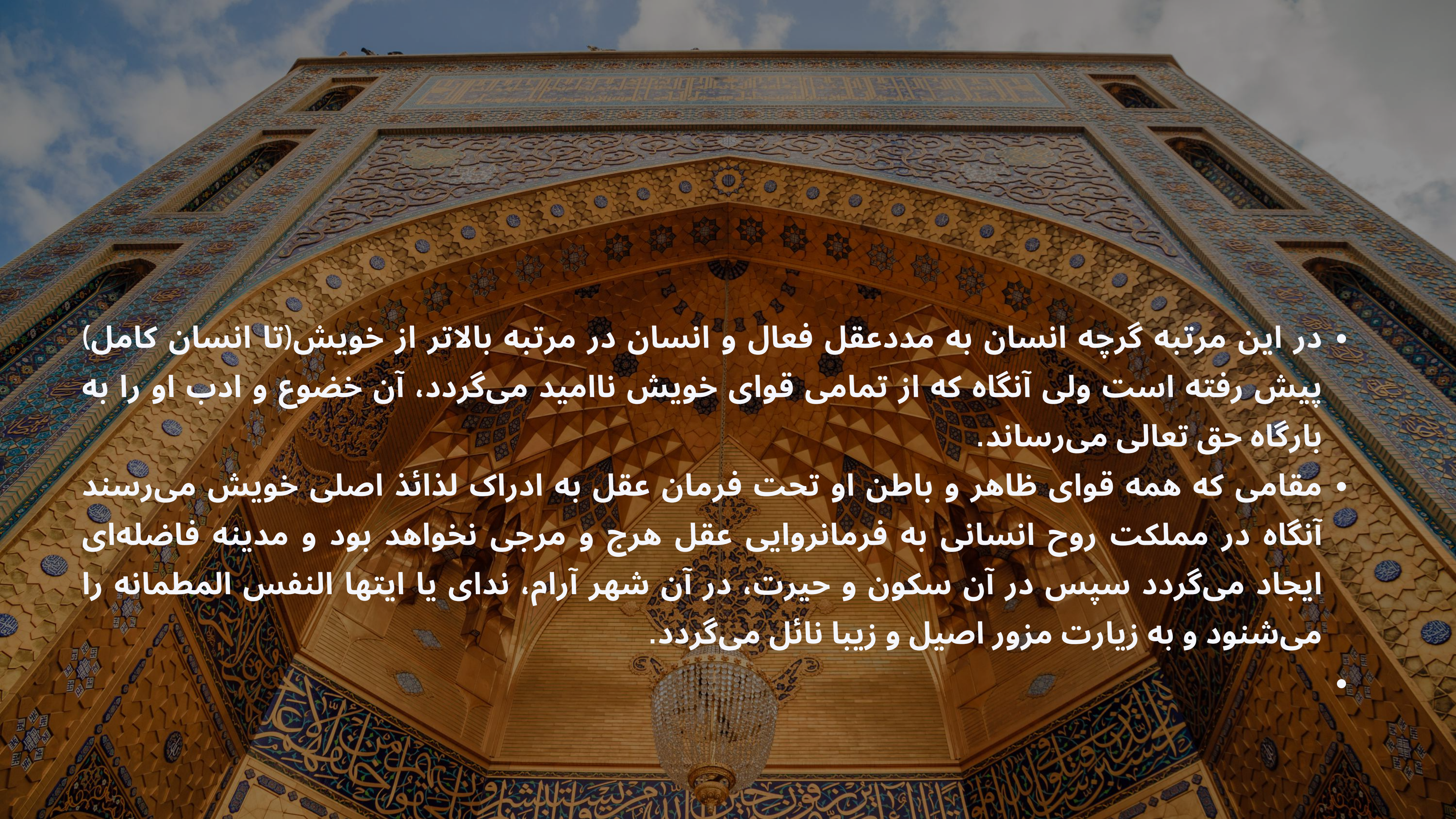
نفس انسان چنان لطیف است که به هر چه مشغول باشد همان می‌گردد.  
اگر انسان بخواهد به آنچه غریزه اصیل اوست برسد پس لازم می‌آید که نقش انسانی خویش را بازی کند و  
همچون یک تماشاگر به مشاهده و شناخت ابعاد نشائی و حیوانی خویش بپردازد.  
برای شناخت حق بالذات باید بعد انسانی خویش را نیز کنار بگذارد و تشبه به آنچه می‌خواهد بشناسد پیدا  
کند.

اگر انسان التفات به خویش نداشته باشد آنگاه است که به شهود قلبیه، حق برای او متجلی می‌گردد.  
این مقام عشق است و نه عقل و جایگاه آن قلب .



در اندیشه فارابی حکمت نظری و حکمت عملی کاملاً در هم تنیده‌اند به نحوی که تعالی و وصول در یکی به دیگری منوط است. از این روی بدون داشتن حکمت نظری نفس انسانی به کمال نخواهد رسید و از جهتی بدون حکمت عملی و انجام اعمال فضیله‌ها به حکمت نظری نخواهیم رسید.

از منظر فارابی اگر انسان دریابد فرق بین ذکر قالی خداوند ـ چون نماز آسمان بر گردش اش، و زمین به سنگینی اش و... ـ و به ذکر حالی که فقط مختص انسان است ـ یعنی بر نماز خویش آگاه گردد ـ آنگاه در مقام نفس مطمئنه قرار می‌گیرد.



• در این مرتبه گرچه انسان به مدد عقل فعال و انسان در مرتبه بالاتر از خویش (تا انسان کامل) پیش رفته است ولی آنگاه که از تمامی قوای خویش ناامید می‌گردد، آن خضوع و ادب او را به بارگاه حق تعالی می‌رساند.

• مقامی که همه قوای ظاهر و باطن او تحت فرمان عقل به ادراک لذائذ اصلی خویش می‌رسند آنگاه در مملکت روح انسانی به فرمانروایی عقل هرج و مرجی نخواهد بود و مدینه فاضله‌ای ایجاد می‌گردد سپس در آن سکون و حیرت، در آن شهر آرام، ندای یا ایتها النفس المطمانه را می‌شنود و به زیارت مزور اصیل و زیبا نائل می‌گردد.

•